

## نقد ترجمه / علی خزاعی فر

- دُن آرام

میخائیل شولوخوف  
برگردان احمد شاملو

- چنین گفت زرتشت

فردریش نیچه  
ترجمه داریوش آشوری

- ادبیات و سنت‌های کلاسیک

گیلبرت هایت  
ترجمه محمد کلباسی و مهین دانشور

- درآمدی بر جامعه‌شناسی دین

فیل زاکرمن  
ترجمه خشایار دیهیمی

- پیشدرآمدی بر نظریه ادبی

تری ایگلتون  
ترجمه عباس مخبر



## دُن آرام

میخائیل شولوخوف

برگردان احمد شاملو، ترجمه از برگردان فرانسوی

آنتوان وی تر

انتشارات مازیار

چاپ اول، ۱۳۸۲

شمارگان: ۴۴۰۰

بهای دوره دو جلدی: ۱۸۰۰۰ تومان

دُن آرام اولین بار به ترجمه به آذین در چهار جلد

منتشر شده است. شاملو، چنانکه در «یادداشت مترجم»

می گوید، دلیلی قوی برای ترجمه مجدد این اثر داشته

است. ترجمه شاملو عشق و توان او در کاربرد زبان کوچه را نشان می دهد. غالب کلمات علاوه بر معنی دقیق ارجاعی دارای بار احساسی نیز هستند. از این گذشته شاملو در این ترجمه قدرت خود در توصیف را سکه به هنر او در مقام شاعر مربوط است — به نمایش می گذارد. ترجمه شاملو کارناوالی است از کلمات و تعبیرات فارسی که شکوه فارسی و بیش از آن شکوه زبان محاوره فارسی را نشان می دهد. اگر خواننده روش شاملو در ترجمه دُن آرام را بیسندد، رمان را با شوقی مضاعف می خواند زیرا می تواند از زبان ترجمه لذت هم ببرد. من این زبان را مناسب ترجمه دُن آرام نیافتم.

شاملو در «یادداشت مترجم» با زبانی که مبنایی استحسانی دارد نه استدلالی، در مورد روش

ترجمه خود چنین می گوید:

از اول قرار به ترجمه لغت به لغت نبود. من دُن آرام را وسیله‌ی رام یافته بودم برای پیش نهاد زبانی روانی به نویسنده گان فارسی زبان. به دلیل آن که فضلا بی این که معنوم باشد مشروعیت فتواشان را از کجا آورده اند زبانی به کار می برند که ربطی به زبان زنده و پویای مرده ندارد. (نیت باید نشان ممنون بود که حساب شان را از حساب مردم جدا کرده اند. مردم را با آن ها کاری نیست.)

من نمی پذیرم که کلمات جافتاده‌ی نظیر شمبه و پمبه و دمبه و قنمبه و سنبه را باید سنبه و پنبه و دلبه و قنبه و سنبه نوشت و آن گاه چون جمع نون ساکن و حرف ب میسر نیست نوشتن را میم تلفظ کرد. (بگذریم که استادی به قصد محکم کاری شکمبه را هم شکنبه مرقود فرموده بود!)

من نمی دانم چرا و به سود چه چیز باید از کلمات و ترکیبات حافظانه و صیقل خورده‌ی نظیر واسه و همچنین و شناسه‌ی معرفه‌ی برساخته‌ی مردم از قبیل «ه» در کلمات درخته و دختره و شوهره و خانمه چشم پوشید و مثلاً از نوشتن این جمله با همه‌ی فصاحت و دلالتش اکراه داشت: «دوتا پسر بچسه از کوچه زد می شدند که بزرگه دست کوچکه را گرفته بود.»

«معنوم شد استاده نه ذوق دارد نه سواد.» ما دوست داریم ببینیم حضرت اش این جمله را به انشای خودش چه جور می نویسد.

ناشر هم در پایان یادداشت کوتاهی که بر کتاب نوشته می گوید: «شاملو دن آرام را به منظور خاصی ترجمه نکرد چرا که هم محتوای این کتاب را دوست داشت و هم ریختن کتاب کوچه را در آن مناسب یافته بود و هم سماجت ناشر را شهید نکرده بود.»

در مورد تسلط شاملو بر زبان کوچه تردیدی نیست. در مورد غنا و زیبایی زبان کوچه هم تردیدی نیست، اما زبان کوچه بُعدی خاص از ابعاد زبان فارسی است و هیچ دوستدار فارسی هر قدر هم متعصب باشد نمی تواند به این بُعد به بهای بی اعتنایی به سایر ابعاد اولویت بدهد. در ادبیات، بُعد محاوره و بُعد رسمی دو بُعد متمایزند و هر یک مقام یا به تعبیر زبان‌شناسان نقش یا کارکرد خاصی دارند. در مورد صورت یا املائی کلمات، چه اشکالی دارد که کلمه‌ای صورت گفتاریش با صورت نوشتاریش متفاوت باشد. این امر منحصر به زبان فارسی نیست. آن صورتی از کلمات که مردم به کار می برند در مقام گفتار درست است اما در مقام نوشتار نادرست است. چرا باید به یکی از این دو صورت اولویت بدهیم یا بخواهیم این دو صورت را به یکدیگر نزدیک کنیم؟

زبان محاوره و زبان رسمی فقط از حیث املائی کلمات متمایز نیستند بلکه از حیث انشای کلمات نیز متمایزند. زبان محاوره هم کلمات و تعبیرات و هم نحو خاص دارد که آن را از زبان رسمی متمایز می کند. در عموم آثار ادبی میان زبان آدمهای داستان در گفتگوها و زبان راوی در توصیف، تمایز وجود دارد، اما شاملو بین این دو تمایزی قائل نشده است. محاوره‌ای ترجمه کردن گفتگوها کاملاً پذیرفتنی است اما آنجا که نویسنده سخن می گوید، مقام، مقام روایت است نه مقام گفتگو و شأن زبان ایجاب می کند که زبان، رسمی باشد. آیا زبان روایی که شاملو به نویسندگان فارسی زبان پیشنهاد می کند این است که برای گفتگو و توصیف در رمان، یک زبان، آنهم زبانی با الفاظ و تعبیرات عامیانه بکار ببریم؟ این روش را قبلاً برخی نویسندگان ایرانی از جمله جلال آل احمد به کار گرفته اند. اینان زبان راوی را با زبان آدمهای داستان خلط کرده اند و لایه‌ای غلیظ از فارسی محاوره بر کل داستان کشیده اند به طوری که

خواننده از ابتدا تا انتها حواسش یکسر متوجه زبان است. شاملو هم در مقام مترجم در انتخاب کلمات و تعبیرات در درجه اول سراغ زبان کوچه رفته و فقط وقتی که کلمه یا تعبیری محاوره‌ای نیافته، از کلمات و تعبیرات غیر استعاری استفاده کرده است. ترجمه دن آرام که از آثار کلاسیک ادبی است از این «کوچه زدگی» آسیب دیده. زبان راوی در دن آرام زبانی ساده و شکوهمند است، حال آنکه زبان کوچه زبان ساده‌ای نیست بلکه زبانی استعاری است که خواننده را درگیر می‌کند و حواس او را تحریک کرده و به خود جلب می‌کند. در واقع شاملو دن آرام را به سبکی متمایز یعنی به سبک خود بازنویسی کرده است. روش به‌آذین در ترجمه دن آرام درست عکس روش شاملو است (در بخش نمونه ترجمه، گزیده‌ای از این دو ترجمه با یکدیگر مقایسه شده است). به‌آذین هم در توصیف هم در گفتگو زبان رسمی و ادبی به‌کار برده است. در اینجا بی‌مناسبت نیست نمونه‌ای از توصیف راوی از ترجمه احمد شاملو را نقل کنیم:

نیم ساعت بعد جمعیت که دوباره جگر پیدا کرده بود به حیاط نزدیک شد. دوتا از قزاق‌ها واسه سر و گوش آب دادن با احتیاط به‌دهلیز کنه کشیدند: زن پراکوفی با سر یک‌بری و زبانی که لای دندان‌های کنید شده از دردش مانده بود غرق خون دراز به‌دراز وسط درگاهی مضحی افتاده بود و پراکوفی نوزاد پیش از وقت آمده را که لای بالابوش آسترپوستی اونغا اونغا می‌کرد با سر لرزان و نگاه راه کشیده گرفته بود تو بغلش.

دیدگاه نادرست شاملو در مورد زبان، در ترجمه ترانه‌های کتاب نیز دیده می‌شود. در ترجمه ترانه‌ها کاملاً آشکار است که قافیه بر شعر تحمیل شده است. از آن گذشته ترانه‌ها به گویش تهرانی ترجمه شده است. وجود کلماتی از گویش تهرانی در ترانه‌ای روسی چه احساسی در خواننده ایجاد می‌کند؟ به ترجمه زیر توجه کنید. به گمان من پذیرفتنی‌تر بود که این ترانه به نثر ترجمه شود، نثری شاعرانه با زبان معیار\*.

\* ترجمه به‌آذین از این سرود چنین است:

خاک پر افتخار مانه از گواهن خاک ما از سم اسبان شیار برمی‌دارد و تخمی که بر آن افشاند می‌شود سرهای قزاقان است. دن آرام ما زیور از بیوگان جوان بسته است پدر ما-دن آرام- از پیمان شکوفه دارد و امواج دن آرام به اشک مادران و پدران انباشته است.

تو ای پدر ما، ای دن آرام! برای چه، ای دن آرام، آبی چنین گل نبود داری؟ من که دن آرامم، چگونه گل نبود نباشم! چشمه‌های سرد از اعماق من می‌جوشند. درون من - درون دن آرام - ماهیان سپید می‌نولند.

۱  
ای پدر، ای دن!

پدر کشته‌ها  
افتخارت اند، افتخار کن!

۲

« - تو ای پدر، تو ای پدر  
تو ای دن سنگین گذر!  
چرا این جور پریشونی  
آشفته‌حال و حیرونی؟ »

« - من که دن‌ام چی کار کنم  
که ظاهر و مهار کنم؟  
از غصه جوش نمی‌زنم  
چشمه‌ی جوشه تو تن‌ام: »

هزار چشمه هم‌زمون  
تو من می‌جوشه بی‌امون،  
مدام ماهیا تو من  
وول می‌زنین، وول می‌زنین.

اون چه می‌دره

سینه‌ی وطن

نیست گاو آهن، نیست گاو آهن

سبب اسباب که

می‌کنه شیار

خاک این دیار، خاک این دیار.

سر قزاقا

بذر خاک ماس:

خاک پاک ما، خاک پاک ما

ای دن آرام!

موج سنگین‌ات

خون پدراس، اشک مادراس.

ای پدر، ای دن!

افتخار ما

خیل بیوه‌هاست که میراث ماس:

شاملو در «یادداشت مترجم» نکته‌ای هم در باب نقطه‌گذاری می‌گوید که خالی از اغراق نیست. می‌گوید:

اگر نقطه‌گذاری در متون شعری فارسی ناگزیر است باری در متون غیرشعری بدان هیچ نیازی نیست. من جایی نشان داده‌ام که گاه می‌توان جمله‌ی را به تعداد مجذور کلماتی که در آن به کار رفته است اثبات کرد: مثلاً جمله‌ی پنج کلمه‌ی را دست‌کم می‌توان به بیست و پنج صورت نوشت که در این حال بی‌گمان یکی از این صور همان است که می‌تواند بی‌دخالت و هدایت نشانه‌ها به سهولت خوانده شود و برای خواننده مشکلی پیش نیاید. از این قرار می‌شود گفت پاره‌ی از نویسندگان ما سوء استفاده از علائم نوشتاری را به زحمت کشیدن بر سر سلیس نویسی رجحان داده‌اند و بعضی دیگر از کنار نهادن این نشانه‌ها چنان وحشت دارند که در جملات روان و بدون پیچ و خم نیز از نشانه‌گذاری بی‌مورد خودداری نمی‌کنند. مترجم نوشته است: «گذشته از این‌ها، یک عامل خینی خیلی مهم هست، که ما فرماندهان باید فوق‌العاده به آن توجه کنیم، و آن، وضع روحی قزاقان مان است.»

ملاحظه می‌کنید که اگر مانعی بر راه سرراست خواندن این عبارت احساس می‌شود چیزی

جر همان حضور نابه‌جای این چهار ویرگول مزاحم نیست. جمله را بی‌توجه به آن نشانه‌ها بخوانید.

پیش از این فکر می‌کردم در متون شعری نیاز چندانی به نقطه‌گذاری نیست کما اینکه شعرا در شعرهایشان علایم نقطه‌گذاری را به حداقل می‌رسانند. اما نثر با توصیف و استدلال سر و کار دارد و نویسنده نثر بی‌نیاز از نقطه‌گذاری نیست. فقط نباید در کاربرد آن افراط کرد. علایم نقطه‌گذاری مثل کلمات معنی دارند و وقتی معنی خود را به خواننده منتقل می‌کنند که آنها را در جای خود به‌کار ببریم. اینکه شاملو می‌گوید جمله را طوری بنویسیم که بی‌دخالت و هدایت نشانه‌ها به سهولت خواننده شود حرف درستی است، اما این اصل بیشتر در مورد جملات محاوره‌ای صادق است چون در محاوره می‌توانیم به سهولت جای کلمات را در زنجیره جمله عوض کنیم.

## چنین گفت زرتشت

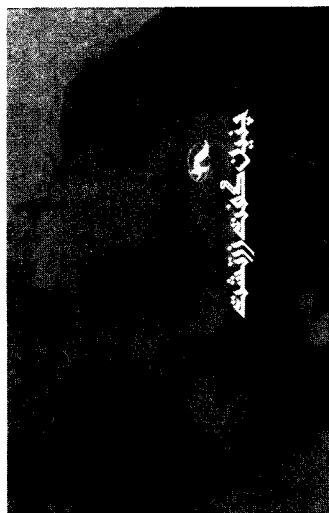
فردریش نیچه

ترجمه داریوش آشوری

نشر آگه

چاپ بیست و یکم، پائیز ۱۳۸۳

شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه



چنین گفت زرتشت ترجمه داریوش آشوری در تاریخ معاصر ترجمه در ایران، ترجمه‌ای منحصر به فرد به حساب می‌آید. آنچه این ترجمه را منحصر به فرد می‌سازد، فقط کیفیت نثر و کمیت چاپ آن نیست. این ترجمه پنج

بار ویرایش شده و تا سال ۱۳۸۳ بیست و یک بار به چاپ رسیده است. بخش اول و دوم کتاب اولین بار در سال ۱۳۴۹، بخش سوم و چهارم کتاب در سال ۱۳۵۲ و متن کامل در یک جلد در سال ۱۳۵۲ چاپ شده است. بیست و یک بار چاپ در فاصله سی و اند سال، برای کتابی که عام پسند نیست آمار درخور توجهی است. به گمان من آنچه چنین گفت زرتشت را ترجمه‌ای منحصر به فرد می‌کند رابطه عاشقانه مترجم با کتاب است.

"بنابراین، کار من کار مترجمی نبوده است و نخواسته‌ام کتابی را از میان کتابهای بسیار به زبان مادری خود درآورم و بر معلومات هم زبانان ام چیزی بیفزایم. بلکه این کتاب برای من در بخش بزرگی از زندگانی‌ام کتاب کتابها بوده است و من با عشقی ژرف و با تاب و تحمّلی که در کمتر کسی هست به آن پرداخته‌ام تا درهای روان و زبان خود را به روی آن بگشایم. بنابراین، ترجمه‌ی این کتاب و بازنگری‌های پیاپی در آن در طول سی و اند سال برای من یک ماجراجویی روانی و زبانی بوده است. یک اودیسه‌ی روح و زبان. من بهره‌ی خود را از این کار برده‌ام تا دیگران را به چه کار آید."

از مقدمه مترجم بر کتاب

مترجم که خود از شراب کتاب مدام سرمست است کوشیده تا "مضمون کتاب را از آن خود کند" و "زبان مادری و هم زبان شخصی خود را به کوشش وادارد تا هر چه باریکتر و روشن‌تر از عهده جذب صورت و معنای آن برآید" و آن را به اثری شکوهمند در فارسی

تبدیل کند. مترجم کتاب را "ژرف اثرگذار" می بیند. کتابی که اگر "کسی جانش با جان کلام آن درآمیخت دیگر از دایره نفوذ آن دشوار بیرون می تواند رفت." "کتابی که با جان آدمی سر و کار دارد، کتابی که دری به روی جاودانگی و بی کرانگی می گشاید و انسان را از تنگنای جهان روزمره احساس و کوتاه بینی عقل خودبنیاد می رهاند." اما درک مضمون کتاب، چنانکه مترجم خود اذعان دارد، برای خواننده ایرانی دشوار است زیرا "مایه‌ی اندیشگی آن از فضا و جهانی می آید که ما سخت با ژرفنای آن بیگانه ایم، یعنی جهان مدرن اروپایی و تکیه گاه آن دست آورد تمامی میراث اندیشه و ایمان اروپایی است، از یونان باستان تا قرون وسطا و اروپای مدرن سده‌ی نوزدهم. کتابی که تمامی میراث فلسفه و کلام و علم اروپایی در آن به رمز و تمثیل و ایماژ شاعرانه به سخن درمی آید و در عین حال با تمامی این میراث سرستیز دارد."

نه فقط مضمون کتاب برای عموم خوانندگان ایرانی دشوار است، بلکه تعالیم نیچه نیز لاقابل برای جماعتی از خوانندگان پذیرفتنی نیست. در این کتاب نیچه از زبان زرتشت پیامبر سخن می گوید. زرتشت نیچه پیامبری بی اعتقاد به خداوند است — پیام او این است که خداوند مرده است — ارزشهای اخلاقی سنتی را مانع زندگی سعادت‌مندان انسان امروزی می داند و ابرمرد را به جای پیامبر می نشاند و از ارزشهایی سخن می گوید که انسان امروزی قادر به درک و تحقق آنها نیست.

و اما در مورد زبان ترجمه، مترجم در دیباچه کتاب در مورد روش ترجمه خود چنین می گوید:

"کوشش من در این جهت بوده است که نهایت وفاداری به متن اصلی را با نهایت پای بندی به روانی و سادگی و آراستگی زبان ترجمه به هم درآمیزم، چنان که گویی این اثر، با چشم پوشیدن بر ناآشنایی های اندیشگی و معنایی آن، به این زبان نوشته شده است و یا اگر بنا بود که به این زبان نوشته شود، این چنین نوشته می شد."

ادعای بزرگی است: نهایت وفاداری به متن اصلی و نهایت پای بندی به روانی و سادگی در زبان فارسی. این ادعا از این جهت بزرگ است که این دو "نهایت" عموماً با هم جمع نمی شود. کمتر ترجمه ای است که هم وفادار باشد و هم رنگ و بوی ترجمه نداشته باشد. برای اینکه چنین ترجمه ای نوشته شود، دو شرط باید تحقق یابد: اولاً فارسی باید قابلیت لازم برای بیان مضمون کتاب را داشته باشد و ثانیاً مترجم باید از توان لازم برای به کارگیری آن قابلیت



برخوردار باشد. در مورد چنین گفت زرتشت این دو شرط تحقق یافته است. هم نشر چنین گفت زرتشت نثری بی سابقه در ادب فارسی نیست و هم مترجم نهایت تلاشش را به کار برده که ترجمه را به سبکی یکدست و زیبا بنویسد. چنین گفت زرتشت در ادب فارسی فقط یک اثر ترجمه شده به حساب نمی آید بلکه شاهکاری است که بر اساس قابلیت های زبان فارسی آفریده شده است.

اصل راهنمای مترجم در نوشتن ترجمه، سادگی نحو، سادگی و شاعرانه بودن کلمات و روانی و کوتاهی جملات بوده است. در اینجا لازم است به دو نکته در مورد سبک مترجم اشاره کنم. اولاً زبان ترجمه زبان امروزی نیست. مترجم کوشش کرده به زبان ترجمه در عین سادگی و روانی، لحنی شاعرانه و کهنه گرا بدهد:

"زندگی بسا کس را ناخوش است؛ کرمی زهرآگین درون دلش را می جود. پس بهل تا ببیند که مرگ او را بسی خوشتر است."

چنین گفت زرتشت را می توان به سبک امروزی نیز ترجمه کرد و همه نشانه های واژگانی و نحوی سبک قدیم را از آن زدود، کما اینکه، چنانکه در بخش نمونه ترجمه می بینید، زبان ترجمه انگلیسی این اثر زبانی امروزی دارد و اگر زیبایی در این زبان دیده می شود، ناشی از کاربرد واژگان و نحو به سبکی قدیمی تر و شیرین نیست بلکه زیبایی در سادگی کلمات و نحو است. همان خصلتی که در سبک ترجمه کتاب مقدس نیز دیده می شود.

پس می توان کتاب را به سبک امروزی یا به سبک قدیم ترجمه کرد، اما یکدستی سبک مهمتر از نوع سبک است. یکدستی چگونه حاصل می شود؟ می توان از سبک ادبی، سبک امروزی یا هر سبک دیگری سخن گفت و بسیاری از خصوصیت های تکرارشونده این سبکها را نیز توصیف کرد. اما میزان نزدیک شدن مترجم به یک سبک تابع عوامل مختلف است. مترجم چنین گفت زرتشت نگفته است که کدام سبک یا زبان کدام کتاب را الگوی نشر خود قرار داده است. سبک ترجمه در عین اینکه برخی از خصوصیات ادبی و شاعرانه سبک کتابی مثل تذکره لاولیا را دارد، و در آن تلاش آشکاری برای سادگی زبان و شفافیت کلمات صورت گرفته، سبکی شخصی است. زیرا کلماتی که مترجم برمی گزیند، هم باید گستره معنایی کلمه اصلی را به صورتی موجز بیان کند، هم در سبک ادبی ترجمه بگنجد و هم با شناخت و ذوق واژگانی و نحوی مترجم منطبق باشد. به گمان من سبک چنین گفت زرتشت حاصل تعامل سه

عامل فوق است. به عبارت دیگر، مترجم هم به واسطه اقتدار زبانی که برای خود قایل است ذوق و شناخت فردی خود از کلمات را اعمال می‌کند. هم تلاش می‌کند در نهایت سبکی نزدیک به سبک تذکرةالاولیا بنویسد و هم اصرار دارد که عمق و گستره معانی نهفته در کلمات را به واژگانی نظیر در فارسی انتقال دهد. اگر خواننده احياناً جمله‌ای را نپسندد و ترجیح دهد آن جمله را به صورتی دیگر بنویسد، این اختلاف را باید با استناد به یکی از سه عامل فوق توضیح داد. به دو مثال توجه کنید:

۱. آن چه در انسان بزرگ است این است که او پل است نه غایت؛ آن چه در انسان خوش است این است که او فراشدیست و فروشدی.

What is great in man is that he is a bridge and not a goal; what can be loved in man is that he is a going across and a down going.

زیبایی جمله فوق تا حدی مرهون رعایت دقیق اصل توازن است. ولی مهمترین نکته در مورد جمله فوق انتخاب و شاید خلق دو واژه فراشدن و فروشدن است. در اینجا، همچون متن اصلی، دو مفهوم در نهایت ایجاز با دو لفظ دقیق بیان شده است. مثال دوم:

When Zarathustra arrived at the nearest of the towns lying against the forest, he found in that very place many people assembled in the market square: for it had been announced that a tightrope walker would be appearing.

چون زرتشت به نزدیکترین شهر کنار جنگل‌ها رسید، انبوهی از مردم را در بازار گردآمده دید. زیرا نوید داده بودند که بندبازی نمایش خواهد داد.

در ترجمه فوق، لااقل دو انتخاب در سطح واژگان صورت گرفته که مبنایی شخصی دارد، یعنی ناشی از دانش و ذوق زبانی منحصر به فرد مترجم است. عبارت "گردآمده دید" در مقابل "دید که در بازار گرد آمده‌اند" از ایجاز بیشتری برخوردار است اما به همان اندازه روان نیست. همچنین انتخاب عبارت "نوید داده بودند" در مقایسه با "اعلام کرده بودند" مبتنی بر این فرض است که فعل نوید دادن را می‌توان در موقعیت جمله فوق نیز بکار برد. آشوری در پایان مقدمه خود چهار پیشنهاد در مورد خط فارسی یا "زبان نگاره‌ی فارسی" ارائه می‌دهد و کلمات کتاب نیز بر اساس این چهار پیشنهاد حروفچینی شده است. اولین پیشنهاد جدا کردن یای نکره یا وحدت از دیگر گونه‌های یای پایانی یعنی یای نسبت و یای

مصدوری و جز آنهاست: چون زنبوری انگبین بسیار گرد کرده، مرا به دست‌هایی نیاز است که به سویم دراز شوند. در اینجا یای وحدت در کلمات زنبوری و دست‌هایی با دو نقطه در زیر "ی" متمایز شده است. پیشنهاد دوم آشوری جدا کردن ضمیر متصل (م، ت، ش، مان، تان، شان، یا به قول آشوری ام، ات، اش، مان، تان، -شان که صورت واقعی آنها در تلفظ است) از واژه پیش از آن است.

پیشنادهای آشوری در مورد رسم‌الخط فارسی ظاهراً مقبول برخی از ویراستاران واقع شده است. اینان شاید به دلیل "علمی" بودن سخن آشوری و شاید تحت تأثیر شخصیت علمی او، این پیشنهادها را مبنای رسم‌الخط جدیدی قرار داده‌اند که با رسم‌الخط سنتی فارسی بسیار متفاوت است. بدیهی است هیچ‌کس با وضع علائم یا قراردادهای جدید برای ثبت کلمات فارسی و با هدف تسهیل در خواندن آنها مخالف نیست، کما اینکه صورتهای قدیمی‌تر برخی کلمات به تدریج به صورتهای ساده‌تر و معتدل‌تری تبدیل شده‌اند ولی در مورد اصلاحات پیشنهادی آشوری لازم است دو نکته گفته شود:

اولاً آشوری صریحاً اعلام می‌کند پیشنهادهای او مبنایی زبانشناختی دارد. به اعتقاد آشوری، عناصری که استقلال نحوی دارند (مثل یای نکره و ضمیر متصل) باید از کلمه‌ای که با آن می‌آیند نیز مستقل نوشته شوند.

در اینجا بحث بر سر این "باید" است. این "باید" را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ از آن "هست" چگونه می‌توان این "باید" را نتیجه گرفت؟ کار زبانشناس توصیف است، نه تجویز. تجویز ممکن است ظاهری زبانشناختی داشته باشد، اما در نهایت مبنایی ذوقی و فردی دارد. هر سخن زبانشناختی اگر از مقوله توصیف است، ارزش توصیفی دارد. اگر از مقوله تجویز است، ارزش آن از حد "نظر فردی" بالاتر نمی‌رود. هیچ سخن تجویزی سخن علمی نیست، آنهم علمی به معنایی که برخی گمان می‌کنند، یعنی صددرصد درست و متقن.

نکته دوم آن است که آیا از دیدگاه زبانشناسی ملازمتی یک به یک میان صورت و نقش وجود دارد؟ درست است که "ی" نقشهای متعددی دارد ولی مگر در هر زبان هر صورت فقط یک نقش دارد یا لزوماً باید یک نقش داشته باشد. اقتصاد زبان مبتنی بر این قابلیت است که هر صورت می‌تواند نقشهای متعدد بپذیرد. این قابلیت در همه زبانهای دنیا و در همه سطوح زبانی فعلیت یافته است و منحصر به فارسی و خط فارسی نیست.

سؤالی که اینجا مطرح است این است که اساساً دلیل این پیشنهادها چیست؟ آیا هدف این

است که نوشته فارسی را بتوانیم راحت‌تر بخوانیم؟ به نظر اینجانب، گذاشتن دو نقطه زیر یای نکره اطلاعات زایدی به خواننده زبانشناس می‌دهد و هیچ کمکی به خواندن سریع‌تر متن نمی‌کند. قرنهایست که ما یای نکره را بدون این علامت و قرارداد نوشته‌ایم و مشکلی هم در نوشتن و خواندن ایجاد نشده است.

اگر پیشنهاد آشوری مبنایی ذوقی و فردی دارد، باید سستهای زبان فارسی را نیز که با هویت و حیثیت جمعی این زبان مرتبط است در نظر بگیریم. وظیفه زبان‌دانان هر نسل فقط اصلاح زبان نیست بلکه حفظ آن نیز هست. درست است که در هر زبان صورتهای غیرمنطقی زیادی وجود دارد که برخی از آنها در زمان خود توجیهی داشته ولی امروزه توجیهی ندارد. مثلاً می‌توان استدلال کرد که نباید بنویسیم خیاط، باید بنویسیم خیات. ولی این قبیل استدلالها این خطر را دارد که فاصله میان صورتهای دیروزی و صورتهای امروزی زبان را بی‌جهت افزایش می‌دهد. عقلانی کردن صورتهای زبان به همان اندازه هویت زبان را به مخاطره می‌اندازد که پاک کردن زبان از صورتهای بیگانه که جزیی جداناپذیر از زبان شده‌اند.

پیشنهاد جداسازی ضمیر متصل که به صورتهای ناپسندی مثل غرور-ام و غرور-اش منجر می‌شود، پیشنهاد زایدی است. این صورتهای به خواننده می‌گوید که اولاً -ام ضمیر متصل است. ثانیاً -ام از جهت نحوی از کلمه غرور جدا است. ولی میان آن دو پیوند آوایی وجود دارد و علامت - این پیوند را نشان می‌دهد و بالاخره خواننده نباید همزه قبل از -ام را تلفظ کند. تنها فایده این پیشنهاد همین است که گفته شد: دادن اطلاعاتی که نه فقط زاید است بلکه در کار خواندن وقفه نیز ایجاد می‌کند. ثبت کمات به این صورت نه فقط خدمتی به فارسی نیست بلکه جفایی است که بر فارسی روا می‌داریم.

آشوری همچنین پیشنهاد می‌کند که صورتهای صرفی زمان حال فعل بودن یعنی ام، ای، است، ایم، اید، اند را چون تکواژهایی مستقلند، و مربوطند به تمامی جمله نه آخرین کلمه آن، جدا نوشته شوند. برای مثال:

من خوب می‌دانم که تو آگاهی از حال آن کس.

از رحم‌شان است که گریزان‌ام.

آیا خشمگین‌ای ز من.

نکاتی که در مورد پیشنهاد اول گفته شد، در مورد این پیشنهاد نیز صادق است. و بالاخره آخرین پیشنهاد آشوری نوشتن کسره‌ی اضافه است. این پیشنهاد خوبی است، اما نه به

این دلیل که "کسره‌ی اضافه یک سازه مهم نحوی در جمله است و انداختن آن در حکم انداختن یک تکواژ یا کلمه در جمله است،" بلکه به این خاطر که بدون کسره گاهی رابطه میان دو کلمه درست درک نمی‌شود و در خواندن وقفه ایجاد می‌شود. آوردن کسره در همه جا زاید است چنانکه آشوری در فهرست کتاب نام بخش‌های هر فصل را (بیش از چهل مورد) همگی با کسره آورده: درباره‌ی واعظان مرگ، درباره‌ی جنگ و جنگ‌آوران و ... سخن آخر آنکه خواندن درست متن مبتنی بر آگاهی از قواعد رسم‌الخط و نیز توجه به مضمون متن و درک رابطه میان کلمات است. می‌توان با توجه به قواعد عرفی نگارش پیشنهادهایی داد تا نیاز به استنباط رابطه میان کلمات در هنگام خواندن کاسته شود و خواندن سهولت بیشتری پیدا کند اما پیشنهادهای اصلاحی آقای آشوری کمکی به این امر نمی‌کند.

## ادبیات و سنت‌های کلاسیک

گیلبرت هایت

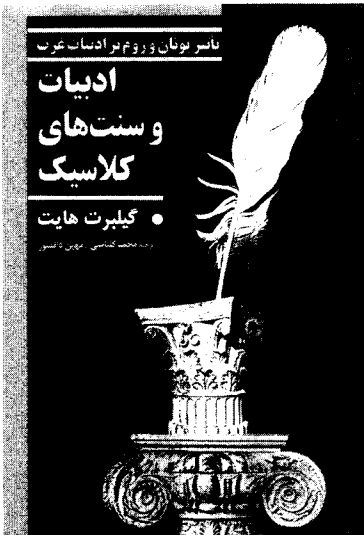
ترجمه محمد کلباسی و مهین دانشور

انتشارات آگه

چاپ اول، پاییز ۱۳۷۶

شمارگان: ۳۳۰۰ دوره

بهای دوره دو جلدی: ۴۲۰۰ تومان



یکی از ثمرات کنفرانس ترجمه ادبی که در مشهد برگزار شد، آشنایی بنده با دکتر محمد کلباسی، استاد زبان و ادبیات فارسی بود. قبل از کنفرانس همه تلاش

من این بود که جدا از مترجمان، نویسندگان و اساتید رشته زبان و ادبیات فارسی را نیز به کنفرانس دعوت کنم چون موضوع اصلی کنفرانس ترجمه و زبان فارسی بود. اساساً به نظر من هر بحثی درباره ترجمه در ایران به زبان فارسی ارتباط دارد. دکتر کلباسی از معدود ادبا بودند که به فراخوان کنفرانس پاسخ دادند و با نوشتن مقاله‌ای درباره ترجمه میرزا حبیب از حاجی بابای اصفهانی از این ترجمه دفاع کردند. دکتر کلباسی پس از بازگشت به اصفهان، سه کتاب از تألیفات و ترجمه‌های خود را برایم فرستادند. این کتابها مرا با جنبه‌های دیگری از

شخصیت علمی و علایق ادبی ایشان آشنا کرد. یکی از کتابها، مجموعه داستانی بود به نام *سرباز کوچک* که نشر زمان آن را در سال ۵۸ به چاپ رسانده است. وقتی داستانهای این مجموعه را که به زبانی گیرا نوشته شده می‌خواندم، بیش از پیش اعتقاد پیدا کردم که مترجم، به ویژه مترجم ادبی، باید نویسنده باشد. اگر مترجم ادبی آنقدر بر زبان مادری خود مسلط باشد که بتواند در این زبان آثاری ادبی خلق کند. در این صورت حداقل بر هشتاد درصد کار ترجمه تسلط دارد.

کتاب دیگری که دکتر کلباسی برایم فرستادند، *ترجمه ادبیات و سنت های کلاسیک، تأثیر یونان و روم بر ادبیات غرب* تألیف گیلبرت هایت است. این ترجمه که در دو جلد منتشر شده به کمک خانم مهین دانشور صورت گرفته و نشر آگه آنرا در سال ۱۳۷۶ روی کاغذ ایرانی ولی با جلد ضخیم منتشر کرده است. این ترجمه را با علاقه مضاعف خواندم چون هم به محتوای کتاب علاقه مند بودم و هم می‌خواستم بینم مترجم ادیب چگونه ترجمه می‌کند. متأسفانه ادبای دانشگاهی ما که در گروههای آموزشی زبان و ادبیات فارسی به تحقیق و تدریس اشتغال دارند کمتر ترجمه می‌کنند حال آنکه انتظار می‌رود لافل کتابهای مربوط به ادبیات و نقد ادبی را اینان ترجمه کنند. نکته غم‌انگیزتر در مورد تولید ادبی برخی از ادبای گذشته و حال این است که زبان آنها تا حد زیادی منعکس کننده تمایلات ادیبانه آنهاست و از تزئینات زاید زبانی و ادبی که در درک سریع مانع ایجاد می‌کند خالی نیست. بدیهی است در تألیفات یا ترجمه‌هایی که هدفشان توصیف و نقد و ارائه اطلاعات است. مجالی برای بازیهای زبانی و ادبی و در یک کلمه مجالی برای ابراز فضل نیست. بسیاری از ادبای معاصر ما بین زبان و ادبیات تمایز قایل نبودند و فقط یک زبان بلد بودند و هر چه می‌نوشتند، حتی نامه‌های اداری، به همان زبان می‌نوشتند و با مردم کوچه و بازار هم با همان زبان صحبت می‌کردند.

*ترجمه ادبیات و سنت‌های کلاسیک* زبانی بسیار سنجیده و دقیق دارد. حشو مخمل ندارد. آنقدر که لازم است ادیبانه است. روان و منطقی است و اطلاعات را به سهولت به خواننده منتقل می‌کند. به نظر من این زبان معتدل، الگویی قابل تقلید برای مترجمان ادبی است و باعث تأسف است که ترجمه به این زیبایی تا کنون مهجور مانده و قدر آن شناخته نشده است.

این ترجمه از جهتی دیگر نیز بسیار ارزشمند است و آن محتوای آن است. طرح کتاب بسیار بلند پروازانه است. فقط فهرست تفضیلی مطالب کتاب چهل صفحه را دربرمی‌گیرد. نویسنده تلاش می‌کند نخست فرهنگ و ادب کلاسیک یونان و روم را بشناساند سپس تأثیر

آنها بر ادبیات اروپا تا قرن بیستم ارزیابی کند و الهاماتی را که نویسندگان و شعرا در طول قرن‌ها از آثار ادبی یونان و روم پذیرفته‌اند جابه‌جا نشان بدهد. از آنجا که این تاریخ تحلیلی خواننده را با سرچشمه‌های ادب اروپایی آشنا می‌کند، خواندن این کتاب برای دانشجویان ادبیات تطبیقی بسیار ضروری است و جا دارد که این کتاب به صورت درسنامه در برنامه آموزش ادبیات غرب و به خصوص برنامه ادبیات تطبیقی گنجانده شود. نمونه‌ای از ترجمه را در بخش نمونه ترجمه آورده‌ایم.

### درآمدی بر جامعه‌شناسی دین

فیل زاگرمین

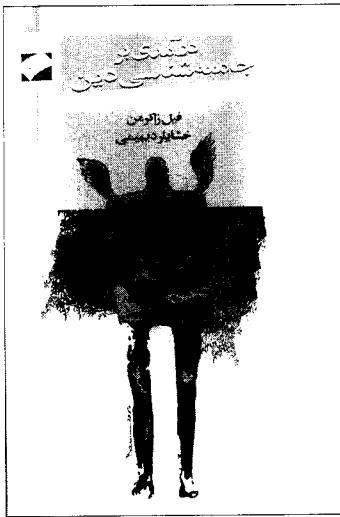
ترجمه خشایار دیهیمی

نشر لوح فکر

چاپ اول، بهار ۱۳۸۴

شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه

بها: ۳۰۰۰ تومان



دوست عزیزم خشایار دیهیمی که برای شرکت در کنفرانس ترجمه ادبی به مشهد آمده بود، نسخه‌ای از ترجمه اخیر خود *درآمدی بر جامعه‌شناسی دین* را برایم

پیشکش آورد. از عنوان کتاب چنین برمی‌آید که درسنامه، کتابی مقدماتی در زمینه دین پژوهی یا جامعه‌شناسی است و بیشتر به کار دانشجویان این دو رشته می‌آید. اتفاقاً دیهیمی نیز خودش در مقدمه ترجمه ابراز امیدواری کرده که عنوان کتاب غلط‌انداز نباشد و عموم خوانندگان سراغ کتاب بیایند و از آن بهره ببرند. در هر حال به دلیل موضوع کتاب نبود که سراغ آن رفتم. انگیزه من از خواندن کتاب، ارادت من به مترجم آن بود. محتوای کتاب برخلاف انتظارم بسیار جالب بود و بسیار خوشحال شدم که مترجمی توانا مثل دیهیمی سراغ کتابی خواندنی رفته است. حق آن است که کتابهای عام و خواندنی را مترجمان توانا ترجمه کنند تا عشق به خواندن در میان عموم مردم به وجود بیاید و گرنه خواص که به هر حال کتاب می‌خوانند. در مقدمه ترجمه، از زبان ناشر چنین می‌خوانیم:

مطالعه ادیان از منظر جامعه‌شناختی دستاوردها و نتایجی در پی دارد که چه‌بسا از خلال مطالعات کلامی یا فلسفی در حوزه دین قابل حصول نباشد... در ایران مطالعات دینی و به‌ویژه مطالعه رفتار دینداران بیشتر با رویکرد کلامی و فلسفی صورت گرفته و سنت جامعه‌شناسی دین سابقه چندانی ندارد، در حالی که به نظر می‌رسد با توجه به نقش مهم باورهای دینی در رفتارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایرانیان مطالعات جامعه‌شناسی دین بتواند تصویر دیگری با مشخصات تازه‌ای از رفتار مردم در عرصه اجتماع را ترسیم نماید.

در ابتدای کتاب، قولی از نیلز کریستی نقل شده که احتمالاً از اصل کتاب گرفته شده و شاید به این دلیل نقل شده که زبان ساده و غیر رسمی نویسنده را توجیه کند. در این نقل قول، کریستی در مورد زبان نویسندگان کتب جامعه‌شناسی می‌گوید:

زبان خاص جامعه‌شناسی معمولاً پر از اصطلاحات لاتین و جمله‌هایی با ساختار پیچیده است. انگار اگر از کلمات و جملات عادی استفاده شود قوت و قدرت استدلال‌ها از میان می‌رود. من از این سنت بدم می‌آید. بخش اندکی از آن جامعه‌شناسی که من شیفته‌اش هستم نیازمند واژه‌های فنی و جمله‌های تریبی است. وقتی می‌نویسم، «خاله‌های محبوبم» را در ذهن دارم، شخصیت‌هایی خیالی از میان مردم عادی، که آنقدر به من نُفُص دارند که متن مرا امتحان کنند و بخوانند، اما حاضر نیستم از جملات و واژه‌هایی استفاده کنم که متن را پیچیده کند تا به نظر علمی بیاید.

دیهیمی هم گویا با نیلز کریستی هم عقیده است، مخصوصاً در ترجمه این کتاب که بیشتر کتابی است برای عموم خوانندگان تا یک متن تخصصی جامعه‌شناسی. زبان دیهیمی در این ترجمه زبانی دقیق و درست است و نشانه‌های نحو و شیوه بیان متن اصلی در آن اندک است. به نظر من این قبیل کتابها را با توجه به مخاطب آن باید چنان بازنویسی کرد که انگار مستقیماً به زبان فارسی نوشته شده است. ما به چنین تجربه‌های خواننده‌مدار و فارسی‌گرا نیاز داریم و فقط مترجمان توانایی مثل دیهیمی قادر به انجام چنین کارهایی هستند. در مقام نظر رسیده‌ایم به اینکه باید هر نوع غرابت بی‌دلیل زبانی یا فرهنگی را از متن بزدایم و کار خواندن را برای خواننده معمولی از این هم سهلتر کنیم، اما در مقام عمل هنوز به تجربه‌های بیشتری نیاز داریم.

در مورد انتخاب یک کلمه با دیهیمی موافق نیستم و آن کلمه «سکس» در معنی همخوانی یا آمیزش جنسی است. به این جمله از ترجمه توجه کنید: «اما اینکه بگوییم مسیحیت دینی «ضد سکس» است دیگر افراط است. حسن من این است که اکثریت عظیم مسیحیان، اعم از روحانی و غیرروحانی، سکس را بخشی طبیعی از زندگی می‌دانند... می‌توانیم به نحوی



معقول بگوییم که مسیحیت در زمینه سکس سختگیر. محدودکننده یا مانع تراش است. به گمان من در مورد استفاده از واژگان فرنگی در ترجمه می‌توان به فاعده‌ای کلی معتقد بود و آن این است که باید از آوردن واژه فرنگی اجتناب کنیم، مخصوصاً واژه‌هایی که معادل فارسی دارند. استفاده از واژگان فرنگی در صورتی مجاز است که یا آن واژه، معادلی در فارسی نداشته باشد یا معادل آن همه یا برخی جنبه‌های معنایی واژه را منتقل نکند. ترجمه را خواندم و بسیار لذت بردم. دریغ آمد که گزیده‌ای از آن را خدمت خوانندگان عزیز تقدیم نکنم. گزیده‌ای از ترجمه را در بخش نمونه ترجمه آورده‌ام.

### پیشدرآمدی بر نظریه ادبی

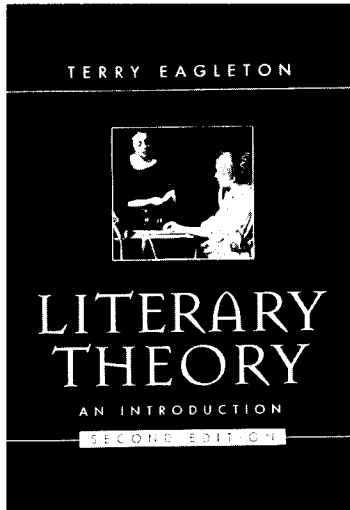
تری ایگلتون

ترجمه عباس مخبر

نشر مرکز

چاپ اول. ۱۳۶۸

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه



همکار عزیزم پرفسور سانشادینا، استاد دانشگاه ویرجینیا که دوره یکساله فرصت مطالعاتی را در دانشگاه فردوسی می‌گذراند، برای مدت کوتاهی به آمریکا رفت. قبل از سفر اصرار کرد اگر کتابی از آمریکا می‌خواهم

بگویم تا برایم بیاورد. من هم که وقتی صحبت از کتاب می‌شود پایه سست می‌شود تعارف را کنار گذاشتم و تقاضا کردم با دوستانش در گروه ادبیات انگلیسی دانشگاه ویرجینیا مشورت کند و درسنامه‌ای معتبر در زمینه نقد ادبی برایم بیاورد تا ترجمه کنم. سوغات ایشان کتاب تری ایگلتون بود با عنوان *پیشدرآمدی بر نظریه ادبی*. این کتاب برای اولین بار در سال ۱۹۸۳ منتشر شده و ویرایش دوم آن در سال ۲۰۰۳ به چاپ چهارم رسیده است. به این ترتیب کتاب ایگلتون به تأیید اهل فن کتابی کلاسیک در زمینه نقد ادبی به حساب می‌آید.

تصمیم گرفتم کتاب را ترجمه کنم. قسمتی از کتاب را که ترجمه کردم متوجه شدم کتاب را قبلاً جناب آقای عباس مخبر ترجمه کرده و نشر مرکز آن را در سال ۱۳۶۸ به چاپ رسانده است. در مورد کیفیت کار آقای مخبر تردیدی نداشتم، اما از روی کنجکاوی سراغ ترجمه

رفتیم. آنچه باعث این کنجکاوی شد این بود که اصل کتاب را در اختیار داشتیم و بخشی از آن را نیز خودم ترجمه کرده بودم. می‌خواستم ببینم آقای مخبر با زبان دشوار کتاب چه کرده و تا چه حد دقت و روانی را به هم آمیخته است. الحق که آقای مخبر بسیار زحمت کشیده‌اند. هم تقدم فضل با ایشان است و هم فضل تقدم. دست ایشان درد نکند. تردیدی ندارم که بسیاری از دوستداران ادبیات و مباحث نقد ادبی در این پانزده سال از ترجمه روان و دقیق ایشان بهره برده‌اند. ترجمه آقای مخبر را که خواندم، خود یا هر مترجم دیگری را از ترجمه مجدد این اثر بی‌نیاز دیدم. البته هر مترجمی زبان و سبکی منحصر به فرد دارد. ولی غیر از زبان و سبک که بسیار شخصی است، هر مترجمی ممکن است در ترجمه هر کتاب استراتژی خاصی نیز به کار بگیرد. قصد من از ترجمه کتابی در زمینه نقد ادبی این بود که برای مخاطبین پرشمار و علاقه‌مند به مباحث نقد ادبی، کتابی ترجمه کنم به ساده‌ترین و روانترین زبان ممکن. بدیهی است برای رسیدن به چنین زبانی، نمی‌توان و نباید به ایجاد شباهت صوری و نظیر به نظیر کلمات، عبارات و جملات بسنده کرد. خوشبختانه کتب انگلیسی، مخصوصاً درسنامه‌ها، به زبانی بسیار دقیق و منطقی نوشته می‌شود. اما این مطلب به اندیشه بیان شده در جملات و پاراگرافها مربوط است. ریختن اندیشه در قالب لفظ و جمله در هر زبان تابع قواعد نحوی و معنایی همان زبان است. بدیهی است هر چه قالبهایی که مترجم برای ترجمه تعبیرات و جملات برمی‌گزیند فارسی‌تر باشد، جملات روانتر از کار در می‌آید. نمونه‌ای از ترجمه آقای مخبر را در بخش نمونه ترجمه بخوانید.